

بزرگ‌ترین و مطرح‌ترین نویسندگان و منتقدین فرهنگی سده‌ی بیستم بود که سال‌ها کرسی استادی ادبیات تطبیقی در دانشگاه کلمبیا را در اختیار خود داشت. سعید دارای آثار متعددی بود که عمده‌ترین آن‌ها عبارتند از: شرق‌شناسی، مسأله فلسطین، رسانه‌های غربی و گزارش اسلام، فراتر از واپسین آسمان، سیاست غضب، فرهنگ و امپریالیسم و نشانه‌های روشنفکران.

«نشانه‌های روشنفکران»، رساله‌ای درباره مسئولیت روشنفکر در عصر ما، مجموعه سخنرانی‌های سعید در برنامه سخنرانی‌های ریت است که در سال ۱۹۹۳ توسط وی ایراد شده است. سخنرانی‌های ریت (Reith Lectures) مجموعه برنامه‌هایی بود که مؤسسه خبری بی.بی.سی به احترام جان ریت (۱۸۸۹-۱۹۷۱)، سیاستمدار، بنیانگذار خدمات عمومی خبررسانی در انگلستان و نخستین مدیر بی.بی.سی اقدام به تهیه و پخش آن‌ها کرد. این کتاب که شامل ۶ مقاله و یک مقدمه می‌باشد توسط محمد افتخاری به فارسی ترجمه شده و از سوی مؤسسه نشر آگه روانه بازار کتاب گردیده

## نشانه‌های روشنفکران

ادوارد سعید

### معرفی و نقد کتاب

## نشانه‌های روشنفکران

ادوارد سعید

ادوارد سعید، اندیشمند فقید معاصر، در سال ۱۹۳۵م در فلسطین زاده شد. در سال ۱۹۴۷ به همراه خانواده‌اش فلسطین را برای همیشه ترک گفت و پس از آن چند سالی را در کشورهای مختلف خاورمیانه گذارند. سپس برای ادامه تحصیلات به ایالات متحده رفت. وی یکی از

شجاعت را در جهان کنونی احیاء نموده و به بیان «حقیقت» در مقابل «قدرت» پردازد. درونمایه اصلی این سخنرانی‌ها درگیر بودن سعید با روشنفکر به‌عنوان «موجودی ست تبعیدی، حاشیه‌نشین، ذوق‌ورز و پدید آورنده‌ی زبانی که می‌کوشد حقیقت را در برابر قدرت بیان کند» (صص ۱۷ و ۱۸). او در مقدمه کتاب خود می‌نویسد: من در سخنرانی‌هایم نظریاتی پیرامون نقش علنی روشنفکر به‌عنوان وصله ناجور، آماتور و محل وضع موجود بیان کرده‌ام ... آن‌چه کوشیدم بیان کنم این بود که معیارهای حقیقت درباره‌ی سیه‌روزی و ستم‌دیدگی انسان، به‌رغم وابستگی حزبی روشنفکر خاص، پیشینه‌ی ملی و علایق ذاتی، هم‌چنان پابرجا مانده‌اند. هیچ چیز بیش از پیرایه‌های روشنفکرانه، سکوت محتاطانه، رجزخوانی میهن‌پرستانه و روی‌گرداندن مبالغه‌آمیز از عقاید گذشته بر عملکرد اجتماعی روشنفکر اثر نامطلوب نمی‌گذارد. روشنفکران باید افرادی باشند که ناسیونالیسم میهن‌پرستانه و تفکر و حس برتری طبقاتی، نژادی یا جنسی را مورد تردید قرار دهند (صص ۱۴ و ۱۵). سعید با رد نظریات کسانی چون ارنست گلنر و

است. گفتارهای مؤثر و درخشان سعید در این کتاب در واقع بازسازی چهره و شخصیت مستقل و سازش‌ناپذیر روشنفکران و چگونگی رویارویی آن‌ها در برابر وسوسه‌های قدرت، ثروت، حرفه‌ای‌گری و تخصصی شدن است. عنوان کتاب یعنی «نشانه‌های روشنفکران» دارای معنایی دوگانه است: روشنفکر آن‌گاه که به بیان یک ایده به مخاطب خود یا جامعه می‌پردازد، خود را به خود معرفی نموده و تصویری از «روشنفکر بودن» ارائه می‌کند (ص ۱۷).

سعید در این مجموعه سخنرانی‌ها، نقش روشنفکر در جهان معاصر را در چند محور عمده دنبال می‌کند: در تنگنا گذاشتن ملت‌ها و سنت‌ها و فراتر رفتن از ناسیونالیسم (فصل دوم)، تبعید و موقعیت تبعیدی (فصل سوم) و تمایز میان حرفه‌ای / آماتور (فصل چهارم). او بیش‌تر در پی بررسی فرایندهایی است که روشنفکر را قادر به «گفتن حقیقت در برابر قدرت» می‌سازند (فصل پنجم). سعید چنین نتیجه می‌گیرد که مهاجر، تبعیدی، جلای وطن کرده و آماتور (ذوق‌ورز) است که می‌تواند نقش سنتی روشنفکران به‌عنوان فریادگران حقیقت و مؤمنان به

پل جانسون که معتقد به وجود مفهوم یا واقعیتهایی به نام «تکلیف و وظیفه‌ی روشنفکری» نمی‌باشند، بر آنست تا به یک پرسش بنیادین در قلمرو «نشانه‌شناسی روشنفکران» پاسخ گوید: روشنفکر واقعی کیست؟

استراتژی سعید برای پاسخ گفتن به پرسش «روشنفکر واقعی کیست؟» عبارتست از طرح سؤالات دیگر، رودررو شدن با آنها و تلاش تدریجی برای دست یافتن به پاسخ نهایی. او در فصل نخست کتاب خود (ص ۲۳-۴۳) در پی پاسخ گفتن به این پرسش است که «آیا روشنفکران گروهی بسیار بزرگ از مردم‌اند یا گروهی بسیار کوچک و برگزیده؟» (ص ۲۳). پاسخ سعید به این پرسش در حدفاصل میان اندیشه‌های آنتونیوگرامشی و ژولین بندا قرار می‌گیرد. حتی می‌توان چنین ادعا کرد که کتاب «نشانه‌های روشنفکران» ادوارد سعید تلاشی است برای نزدیک کردن ایده‌های طرح شده در «یادداشت‌های زندان» اثر آنتونیوگرامشی به کتاب «خیانت روشنفکران» اثر ژولین بندا. آنتونیوگرامشی، مارکسیست، روزنامه‌نگار و فیلسوف سیاسی برجسته‌ی ایتالیایی که از سال ۱۹۲۶ تا ۱۹۳۷ م. در زندان موسولینی

بود، در «یادداشت‌های زندان» خود چنین می‌نویسد: «می‌توان گفت همه‌ی مردم روشنفکراند، هر چند که همگی نقش روشنفکر را در جامعه به عهده ندارند» (ص ۲۳). زندگی شخصی گرامشی نمونه‌ی بارز نقشی است که او برای روشنفکران قائل بود. او که در رشته‌ی لغت‌شناسی تحصیل کرده بود، هم سازمان دهنده‌ی جنبش طبقه‌ی کارگر ایتالیا بود و هم در شیوه‌ی خاص روزنامه‌نگاری خود یکی از آگاه‌ترین و ژرف‌اندیش‌ترین تحلیل‌گران اجتماعی. در این کتاب گرامشی می‌کوشد نشان دهد که می‌توان روشنفکران را به دو گروه تقسیم کرد: گروه اول که روشنفکران سنتی‌اند، مانند معلمان، روحانیان و کارگزاران دولتی. اینها همان وظایفی را انجام می‌دهند که نسل به نسل برعهده‌شان بوده است. گروه دوم عبارتند از روشنفکران سازمان یافته. این گروه از نظر گرامشی کاملاً وابسته به طبقات یا مؤسسه‌هایی هستند که روشنفکران را برای تأمین منافع، کسب قدرت و سلطه بیش‌تر به کار می‌گیرند. به عقیده‌ی گرامشی، متخصص تبلیغات یا روابط عمومی امروزی که در پی یافتن شیوه‌هایی است تا سهم بیشتری از

مایلم بر این نکته نیز تأکید کنم که روشنفکر فردی است با نقش عمومی خاص در اجتماع، و لذا نمی‌تواند به آسانی تا حد متخصص بی‌هویت یا عضو باکفایت از طبقه‌ای که فقط در پی کسب منافع روزمره‌ی خویش است سقوط کند. واقعیت اصلی و اساسی برای من این است که فکر می‌کنم روشنفکر فردی است که از استعداد و قابلیت نشان دادن، تجسم بخشیدن و با صراحت بیان کردن پیامی، دیدگاهی، طرز فکری، فلسفه‌ای یا عقیده‌ای «به» گروهی از مردم و نیز «برای» گروهی از مردم برخوردار است. این نقش بسیار دشوار است و روشنفکر نمی‌تواند آن را ایفا کند مگر با این درک و احساس که وظیفه‌ی او آشکارا برانگیختن پرسش‌های نگران‌کننده است و رویارو شدن با سنت پرستی‌ها و جزم‌اندیشی‌ها (نه دامن زدن به آن‌ها) و این‌که او فردی است که به آسانی نمی‌تواند به خدمت دولت‌ها و شرکت‌ها در آید؛ فردی است که دلیل بودنش به عهده گرفتن نمایندگی تمام مردم و بیان تمام مسایل مهمی است که به طور معمول فراموش می‌شوند و یا بر روی آن‌ها سرپوش گذاشته می‌شود (صص ۳۰ و ۳۱). از این‌رو، او دیدگاه ژولین بندا را

بازار را برای این یا آن شرکت مواد پاک‌کننده یا شرکت هواپیمایی به دست آورد، می‌تواند «روشنفکر سازمان یافته» محسوب شود؛ یعنی کسی که در چارچوب جامعه‌ای دموکراتیک می‌کوشد تا رضایت مشتریان احتمالی را کسب کند و یا در پی جلب و هدایت نظر مصرف‌کننده یا رأی‌دهنده باشد» (ص ۲۴).

سعید تحلیل اجتماعی گرامشی را از روشنفکر در مقام فردی که مجموعه وظایف مشخصی را در جامعه انجام می‌دهد، را بسیار واقعی می‌داند و برآنست که این دیدگاه به خصوص در اواخر قرن بیستم که انبوهی از حرفه‌های جدید درستی دیدگاه گرامشی را تأیید می‌کنند، کاملاً صادق است (ص ۲۸)، اما او در پی آشنا کردن ما با این خطر است که مبدا چهره یا شخصیت روشنفکر در میان انبوهی از جزئیات ناپدید شود، یا مبدا روشنفکر در روند اجتماعی فقط به «متخصص» یا شخصیت دیگری تبدیل شود. او می‌نویسد: «من در این سخنرانی‌ها این قبیل واقعیت‌های مربوط به اواخر قرن بیستم را که در اصل گرامشی مطرح کرده است مسلم فرض خواهم کرد، اما در عین حال

مطرح کرده و بر آنست تا با بسط ایده‌های بندا به پاسخ پرسش بنیادین خود نزدیک‌تر گردد. بندا در رساله‌ی خود به نام «خیانت روشنفکران» - که به عقیده سعید بیش‌تر در حکم حمله‌ای سخت و گزنده به روشنفکرانی است که از رسالت خود دست کشیده و از اصول خویش عدول کرده‌اند تا تحلیلی روش‌مند از زندگی روشنفکری (صص ۲۴ و ۲۵) - به بیان این ایده می‌پردازد که «در نظر او» روشنفکران واقعی جماعتی در مایه کاهنان‌اند؛ موجوداتی به راستی بسیار نادر که پاسداران نمونه‌های ازلی و ابدی حقیقت و عدالت‌اند؛ نمونه‌هایی که دقیقاً به این جهان تعلق ندارند (ص ۲۵) - به عقیده بندا، روشنفکران واقعی خویشان خویش را هنگامی به بهترین وجه متجلی می‌سازند که با عشق به فلسفه و اصول بی‌طرفانه‌ی عدالت و حقیقت به حرکت درآمده باشند تا فساد و تباهی را به باد انتقاد گیرند، از فرودستان دفاع کنند و اقتدار معیوب ظالمانه را به مبارزه طلبند.

سعید تصویر بندا از روشنفکران را جذاب و گیرا دانسته و برآنست که نمونه‌های مثبت ارایه شده توسط وی - از قبیل سقراط، عیسی و ولتر - بسیار

قانع‌کننده‌اند. سعید که به نظر می‌رسد بسیار تحت تأثیر اندیشه‌های بندا قرار گرفته است به همان سبک بندایی می‌نویسد: «روشنفکر یعنی کسی که مبشر آشکار دیدگاهی خاص است؛ کسی که با وجود تمام موانع ممکن پیامش را با صراحت تمام به گوش مخاطبان خود می‌رساند. روشنفکران افرادی هستند برخوردار از هنر عرضه کردن ... همین هنر عرضه کردن در روشنفکر است که بسیار اهمیت دارد؛ به طوری که وجودش برای همگان مشهود است و این هم مستلزم قبول مسؤولیت و خطر است، و هم مستلزم جسارت و آسیب‌پذیری ... به همین دلیل است که هرگز نمی‌توان روشنفکر را با حقوق بگیر گمنام یا کارمند محتاط عوضی گرفت ... روشنفکر با جریان عادی امور در می‌افتد، به مسایل پیش‌پا افتاده و روزمره می‌تازد و از ارزش‌های جدید علمی و عقلی که منطقی و مترقیانه‌اند دفاع می‌کند ... روشنفکر همه چیز را به مبارزه می‌طلبد ... شعار روشنفکر همان شعار شیطانی «فرمان نمی‌برم» است ... روشنفکر عاشق تفکر است. برای روشنفکر، تفکر شیوه‌ای برای آزمودن جهان است ... روشنفکر به چیزی که

بلکه تمام گرایش‌های فکری نیز که در پی حفظ وضع موجوداند و همه چیز را در چشم‌انداز مجاز و قابل قبول واقعیت موجود نگه می‌دارند چنین هستند. روشنفکران این نقش مهم را با فراهم آوردن موقعیتی ایفا می‌کنند که سی رایت میلز آن را پرده‌برداری از روی حقایق، یا شیوه‌ی ارایه راه و چاره‌های بدیل می‌نامد؛ چاره‌هایی که روشنفکر با توسل به آن‌ها می‌کوشد با تمام توانایی‌اش حقیقت را بر زبان جاری کند. این کار البته کار ساده‌ای نیست: جای روشنفکر همیشه در مرز میان تنهایی و هم‌پیمانی‌ست... روشنفکر به مفهومی که من از آن اراده می‌کنم در کنه ذات خود نه مسکن است و نه سازنده‌ی عقیده‌ی عمومی. او کسی‌ست که تمام هستی‌اش در گرو احساسی بسیار اساسی‌ست، احساسی در این مایه که هیچ مایل نیست راه‌حل‌های ساده، کلیشه‌های حاضر و آماده و یا دلایل بسیار خوشایند و چاپلوسانه‌ای را که مؤید گفتار و کردار صاحبان قدرت و افراد عادی‌ست بپذیرد. و این را او نه با بی‌میلی و بی‌اعتنایی، بلکه به طور جدی و به زبان عمل علناً و در حضور جمع بر زبان می‌آورد» (صص ۳۰-۴۲).

دیگر به آن اعتقادی ندارد، خدمت نخواهد کرد، خواه آن چیز خانواده باشد، خواه سنت، خواه سرزمین و یا دولت ... روشنفکر دارای سه سلاح است: سکوت، تبعید و زیرکی ... نشانه‌های روشنفکری، خود، ذات فعالیت و عمل‌اند که بر نوعی آگاهی شکاکانه، درگیر و سخت وفادار به بررسی عقلانی و داوری اخلاقی استوارند و درست همین ویژگی‌ست که روشنفکر را در مقام فرد بر سر زبان‌ها می‌اندازد و در معرض خطر قرار می‌دهد. وقوف به این نکته که چه‌گونه باید درست از زبان استفاده کرد و چه وقت باید در کار زبان مداخله کرد دو مشخصه‌ی اصلی فعالیت روشنفکرانه است ... روشنفکران از آن زمانه‌ی خویش‌اند و با سیاست توده‌گیر نظام تصویرسازی که در صنعت اطلاع‌رسانی یا در رسانه‌ها تجسم یافته است به پیش رانده می‌شوند و تنها وقتی می‌توانند در برابر این نظام ایستادگی کنند که صحت تصاویر، گزارش‌های رسمی و توجیه‌های قدرت را که از سوی رسانه‌های پیش از پیش نیرومند منتشر می‌شوند مورد تردید قرار دهند - و نه فقط رسانه‌ها مشمول این حکم هستند،

سعید، سپس، به طرح این پرسش می‌پردازد که چه عوامل و فشارهایی ممکن است روشنفکر را از ادای وظیفه روشنفکری بازدارند و با ابتکار و اراده‌ی روشنفکری او در چالش قرار گیرند. به اعتقاد وی آنچه امروز روشنفکر را به طور جدی تهدید می‌کند، چه در غرب و چه در جهان غیرغربی، نه محیط دانشگاهی‌ست، نه نواحی اطراف شهرهاست و نه سوداگری ترسناک ژورنالیسم و مؤسسه‌های انتشاراتی؛ بلکه بیش‌تر شیوه‌ی نگرش و برخوردی‌ست که آن را حرفه‌ای‌گری (Professionalism) می‌نامند. او می‌نویسد: «مفهوم حرفه‌ای‌گری در ذهن من این است که تا کار شما، به‌عنوان روشنفکر، فعالیتی است که بین ساعت ۹ صبح تا ۵ بعدازظهر برای گذران زندگی انجام می‌دهید و در طول این زمان یک چشم‌تان به ساعت است و چشم دیگرتان مراقب چیزی‌ست که رفتار درست حرفه‌ای محسوب می‌شود، به این ترتیب، نه اوضاع را به هم می‌ریزید و نه از الگوهای پذیرفته شده یا حد و مرزها دور می‌افتید؛ بلکه خود را باب میل بازار و بالاتر از همه مقبول طبع دیگران می‌سازید و در نتیجه، غیر

جدلی، غیرسیاسی و «بی‌طرف» می‌مانید» (ص ۱۹). سعید «حرفه‌ای‌گری» را دارای سه ویژگی کلی دانسته و بر آنست که روشنفکر ممکن است تحت تأثیر این سه ویژگی یا فشار از وظیفه خویش بازماند. تخصصی شدن (Specialization) نخستین نمونه از این فشارهاست. به عقیده سعید، در نظام آموزشی امروز هر چه تحصیلات عالی فرد بیش‌تر باشد، میزان وابستگی او به حوزه‌ی به نسبت محدودی از دانش بیش‌تر خواهد بود. تخصصی شدن یعنی محروم شدن از مشاهده‌ی تجربه نو در ساختن اثری هنری یا علمی. تخصصی شدن احساس شور و شوق و کشف و دریافت روشنفکر را خواهد کشت و باعث خواهد گشت که روشنفکر مجری خواسته‌های دیگران شود، چرا که هر چه باشد او متخصص آن کار است (ص ۹۴). ویژگی دیگر «حرفه‌ای‌گری» عبارتست از کیش «کارشناس تأیید شده» و «کارشناس بودن». فرد برای آن‌که کارشناس شود باید مورد تأیید مقامات کاملاً صلاحیت‌دار قرار گیرد. آن‌ها هستند که به فرد می‌آموزند به زبان درست سخن بگویند، به منابع موثق استناد کند و محدوده‌ی مناسبی را

و امتیازهای ویژه تحقق می‌یابد که سعید این تلاش را «ذوق‌ورزی» می‌نامد (صص ۹۹ و ۱۰۰). او می‌نویسد: «چالش‌ها و فشارهای حرفه‌ای‌گری را می‌توان با آنچه من ذوق‌ورزی (Amateurism) می‌نامم خنثی کرد؛ یعنی میل به تحرک نه با انگیزه‌ی سود یا پاداش، بلکه با عشق و علاقه‌ی سیری‌ناپذیر در تصویری بزرگ‌تر؛ با ایجاد ارتباط از این سو به آن سوی مرزها و موانع؛ با پرهیز از پای‌بند شدن به رشته‌ای تخصصی و با اهمیت دادن به اندیشه‌ها و ارزش‌ها به رغم قید و بندهای حرفه‌ای خاص» (صص ۹۳ و ۹۴). سعید بر آنست که روشنفکر امروز ناچار است «ذوق‌ورز» باشد، یعنی کسی که می‌داند اگر بخواهد عضو اندیشمند و نگران جامعه تلقی شود مجاز است در قلب حتی فنی‌ترین و حرفه‌ای‌ترین فعالیت درگیر با کشورش، درگیر با قدرت آن کشور، درگیر با شیوه‌ی رفتار متقابل آن کشور با شهروندانش و نیز درگیر با جوامع دیگر، به طرح مسایل اخلاقی بپردازد. علاوه بر این، روح روشنفکر ذوق‌ورز می‌تواند در کار یکنواخت فقط حرفه‌ای که بسیاری از ما درگیرش هستیم دخالت کند و آن را به چیزی با

تحت کنترل داشته باشد. این موضوع مخصوصاً زمانی صادق است که زمینه‌های حساس و یا سودآوری از دانش در خطر باشند (ص ۹۵). در دیدگاه رسمی، کارشناس فردی است دارای «مهارت سیاسی»، بی‌طرف، غیرایدئولوژیک و دارای استقلال فکری که مبتنی بر روش‌های تحقیق علمی به پژوهش پرداخته و یافته‌های خود را در اختیار کارفرمایان قرار می‌دهد (صص ۹۵-۹۷). به اعتقاد سعید، کیش کارشناس بودن باعث خواهد گردید که روشنفکر نسبت به مسایل سیاسی - اجتماعی بی‌تفاوت گردیده و خود را وام‌دار دانشگاه‌ها، شرکت‌ها و یا مؤسساتی بداند که به او حقوق می‌دهند (ص ۸۵). سومین فشار حرفه‌ای‌گری گرایش گریزناپذیر به سوی قدرت و اقتدار ناشی از آن، روی آوردن به خواست‌ها و امتیازهای ویژه‌ی قدرت، و کاملاً به استخدام قدرت در آمدن است.

به اعتقاد سعید، مشکل روشنفکر این است که بکوشد از عهده‌ی تجاوزهای مدرن حرفه‌ای‌گری برآید و این تلاش نه با تظاهر به عدم وجود این تجاوزها و یا انکار تأثیر آنها، بلکه با ارایه‌ی مجموعه متفاوتی از ارزش‌ها



نشاط‌تر و بنیادی‌تر تبدیل نماید. در این شرایط او به جای انجام دادن آنچه از او خواسته‌اند می‌تواند سؤال کند که چرا باید این کار را انجام دهد؛ چه کسی از انجام دادن آن سود می‌برد و چه گونه می‌توان این کار را با طرح شخصی و اندیشه‌های بدیع پیوند داد (ص ۱۰۰).

تحلیل و توصیف سعید از وضعیت و موقعیت روشنفکر در جهان امروز - که آن را «موقعیت تبعیدی» می‌نامد - و هم‌چنین مباحث وی درباره‌ی دو وظیفه عمده‌ی روشنفکر یعنی «انتقاد از سنت» و «بیان حقیقت در مقابل قدرت» از دیگر بخش‌های با ارزش و خواندنی کتاب است. به عقیده سعید، بهترین وضعیت برای روشنفکری که نمی‌خواهد با وضع موجود کنار بیاید و در عوض ترجیح می‌دهد که از جریان‌های اصلی برکنار باشد و خود را با آن‌ها تطبیق ندهد و هم‌چنان مطرود و مقاوم بماند، وضعیت تبعید و حاشیه‌نشینی است (ص ۷۰). تبعید هم یک وضعیت «واقعی» و هم یک وضعیت «مجازی» است. تبعید هم به معنای مهاجرت و رفتن به سرزمین دیگر است و هم به معنای ماندن در سرزمین خویش و در «حاشیه» زیستن.

تبعید وضعیتی است که روشنفکر را به‌صورت چهره‌ای حاشیه‌ای ترسیم می‌کند؛ چهره‌ای که از موهبت امتیازات خاص، قدرت و امکان زندگی در سرزمین آبا و اجدادی محروم است. با این حال، امتیازات مثبت و مفیدی نیز از وضعیت تبعید و حاشیه‌نشینی عاید روشنفکر می‌گردد. یکی از این امتیازها دلخوشی ناشی از شگفت‌زدگی ست و این‌که هیچ چیزی را هرگز حق مسلم خود نداند؛ و باز مشاهده‌ی این‌که می‌تواند در شرایط متزلزلی سرکند که بسیاری از انسان‌ها را به حیرت و وحشت می‌اندازد. روشنفکر اساساً در پی دانش و آزادی‌ست. و برای روشنفکر تبعیدی، این همه، معنایی نه مجرد - از آن دست که در بیانات پیش پا افتاده‌ای از این قبیل به چشم می‌خورد که «باید تحصیلات خوبی داشته باشی تا بتوانی از یک زندگی خوب بهره‌مند شوی» - بلکه معنایی می‌یابد در حکم تجربه‌هایی که آدمی خود آن‌ها را تاب آورده باشد. روشنفکر مانند انسان کشتی شکسته‌ای است که یاد می‌گیرد چه‌گونه «با» خشکی زندگی کند و نه «در» خشکی؛ و در می‌یابد که برخلاف رایینسون کروزوئه نباید هدفش ساکن شدن در

جزیره‌ی کوچک خویش و آباد کردن آن جزیره باشد، بلکه باید بیش‌تر همچون مارکو پولو شوق شگفتی‌جویی‌اش هرگز سیراب نشود و همواره مسافر بماند، همواره مهمانی یک‌شبه، و نه مفت‌خور، و نه سلطه‌جو، و نه غارتگر (صص ۷۷ و ۷۸).

امتیاز دوم دیدگاه تبعیدی برای روشنفکر در این است که او را وامی‌دارد تا اشیاء و امور را نه فقط چنان‌که هستند، بلکه در امتداد مسیری بیند که آن همه را به سوی آن‌چه اکنون هست سوق داده است. این دیدگاه سبب می‌شود که تبعیدی موقعیت‌ها را به صورت پدیده‌هایی محتمل و نه محتوم بنگرد و آن‌ها را محصول مجموعه‌ای از گزینش‌های تاریخی انسان‌ها و واقعیت‌های جامعه بشری بیند، و نه در حکم پدیده‌های طبیعی یا خدا داده، و در نتیجه غیرقابل تغییر و ابدی و برگشت‌ناپذیر (صص ۷۸ و ۷۹).

سرانجام، همین که انسان کشور خود را ترک کند (در هر دو معنای واقعی و مجازی)، به هر کجا که گذرش بیفتد دیگر نمی‌تواند به سادگی به زندگی در آن دیار عادت کند و کاملاً در سلک دیگر شهروندان آن

سرزمین جدید درآید (ص ۸۰). روشنفکری که در تبعید به سر می‌برد به هر حال همواره در مقام موجودی حاشیه‌نشین و نافرمان قرار می‌گیرد که بیش‌تر راغب است آواره و خانه به دوش بماند، تا سر بر آستان فرمانروای مطلق بساید؛ خوش‌تر دارد که نگران آینده باشد و بیمناک آن، تابنده‌ی عادت؛ و دوست‌تر دارد که در پی ابداع و تجربه باشد، تا خواهان اقتدار ناشی از نظم موجود (ص ۸۲).

روشنفکر مورد نظر سعید یعنی روشنفکر آماتور (ذوق‌ورز)، حاشیه‌نشین و تبعیدی، دو وظیفه را برعهده دارد: ۱- انتقاد از سنت و فراتر رفتن از ملیت و ناسیونالیسم ۲- بیان حقیقت در برابر قدرت. سعید در فصل دوم کتاب خود (صص ۶۲-۴۵) که عنوان «در تنگنا گذاشتن ملت‌ها و سنت‌ها» را به همراه دارد بر آنست که روشنفکران باید افرادی باشند که ناسیونالیسم میهن‌پرستانه و تفکر و حس برتری طبقاتی، نژادی یا جنسی را مورد تردید قرار دهند. روشنفکر باید قادر به پذیرفتن خطر فراتر رفتن از امور مسلم ساده‌ای باشد که پیشینه او، زبان و ملیت او برایش فراهم کرده‌اند و بیشتر اوقات او را از درک حقیقت دیگران باز

می‌دارند. به اعتقاد سعید، افتادن در مسیر توجیه و تبرئه همیشه شیوه‌ی آسان و متداولی برای روشنفکران است و چشم‌ها آن‌ها را به اعمال زشت و پلیدی که به نام جامعه ملی یا قومی‌شان انجام می‌شود می‌بندد. این شیوه به‌ویژه در طول دوره‌های اضطراری و بحران صدق می‌کند (ص ۶۲). سعید تلاش روشنفکر برای تضمین بقای جامعه به‌ویژه در دوره‌های بحرانی را با ارزش و اهمیت می‌داند اما بر آنست که وفاداری به مبارزه‌ی جمعی برای بقا نباید روشنفکر را طوری گرفتار کند که حس انتقادی‌اش سست شود و یا ضرورت‌ها را دست کم بگیرد؛ ضرورت‌هایی که باید از مقوله‌ی بقا فراتر روند و به مسایل آزادی سیاسی، به انتقاد از رهبری و به ارایه‌ی راه‌کارهای دیگری پردازند که چه بسا به بهانه‌ی بی‌ارتباط بودن با نبرد اصلی موجود به حاشیه رانده شده و کنار گذاشته شده‌اند (ص ۵۹).

سعید که در فصل دوم کتاب خود چگونگی برخورد روشنفکر با مسأله هویت، ملیت، زبان و ناسیونالیسم را بیان کرده است، یکبار دیگر نیز در فصل پنجم به همین مسأله می‌پردازد،

اما در این فصل چگونگی برخورد روشنفکر با مسأله «قدرت و اقتدار» را روشن می‌سازد. سعید برآنست که روشنفکر، با ویژگی‌هایی که او در سخنرانی‌هایش از او بیان کرده است، نباید از لحاظ حرفه‌ای در موقعیتی قرار بگیرد که خدمتگزار و مزدبگیر قدرت شود؛ زیرا این موقعیت با آن روح انتقادی و طبع نسبتاً مستقل تحلیل‌گر و داوری‌کننده‌ای که سهم و نقش روشنفکر است اصلاً متناسب نیست. به عبارتی دیگر، روشنفکر، کارمند یا حقوق‌بگیری نیست که کاملاً به هدف‌های سیاسی دولت یا شرکت‌های بزرگ و یا حتی اتحادیه‌های صنفی هم عقیده تسلیم شود. در چنین شرایطی و سوسه‌های نادیده گرفتن مفاهیم اخلاقی یا اندیشیدن محض در محدوده‌ی رشته‌ی تخصصی و یا کاستن از تردید به سود هم‌رنگ شدن با جماعت بسیار مهم‌تر از آن‌اند که بتوان مجازشان دانست (ص ۱۰۴). به اعتقاد سعید، یکی از فعالیت‌های اساسی روشنفکری در قرن ما اگر نگوئیم تضعیف کردن، اما زیر سؤال بردن قدرت است (ص ۱۰۸). سعید در عین آگاهی نسبت به دل‌نگرانی‌ها و تشویش‌های پست مدرن کسانی چون

لیوتار، دریدا و فوکو که ممکن است از تفکیک و تمایز روشن میان «حقیقت» و «قدرت» منتج شود، معتقد است که روشنفکران باید چون «مخالفان منطقی پرشور» به بیان حقیقت در برابر قدرت بپردازند.

### نکاتی در نقد کتاب

کتاب «نشانه‌های روشنفکران» که با ترجمه شیوا و روان محمد افتخاری وارد بازار نشر گردیده است، کتابی است شیرین، پرمایه و بسیار تفکربرانگیز که می‌توان خواندن و همدل گشتن با آن را به همگان توصیه کرد. کتاب سعید را نمی‌توان با معیارهای متعارف نقد علمی یعنی نقد تئوری، نقد روش، نقد داده‌ها و نقد یافته‌ها مورد بررسی و نقد قرار داد. کتاب مجموعه‌ای است از چند سخنرانی که بیش‌تر در یک فضای جدلی ولی در عین حال استدلالی - منطقی ایراد گشته و بعداً به صورت مکتوب درآمده است. با این حال، می‌توان از چشم‌اندازهای متفاوت به گفت‌وگو با سعید پرداخت و با طرح برخی نکات و پرسش‌ها به روشن‌تر شدن موضوع کمک کرد:

۱- نکته‌ی نخست آن‌که تعریف سعید از روشنفکر بسیار گنگ و مبهم

است. برخی تعاریف سعید از روشنفکر عبارتند از: «روشنفکر مبشر آشکار دیدگاهی خاص است»؛ «روشنفکر با جریان عادی امور در می‌افتد»؛ «روشنفکر معترضی است که بیرون از نظام قدرت می‌ایستد و به بیان حقیقت در مقابل آن می‌پردازد»؛ «روشنفکر همه چیز را به مبارزه می‌طلبد»؛ و یا «روشنفکر ناقد نظام ارزشی، دینی، فکری و حکومتی حاکم است». این تعاریف، عصاره‌ی بحث‌های سعید در «نشانه‌های روشنفکران» را شکل می‌دهند. به وضوح احساس می‌شود که این تعاریف نه جامع است و نه مانع. اولین پرسشی که بر اثر ابهام چنین تعریف‌هایی پیدا می‌شود این است که: آن آگاهی‌ای که روشنفکر دارد و مردم را نیز از آن برخوردار می‌سازد، چه نوع آگاهی است؟ آیا آگاهی روشنفکر، آگاهی‌ست از جنس اطلاع یافتن به علوم مختلف چون ریاضی، ادبیات، جامعه‌شناسی، علوم سیاسی و ... یا آگاهی کجا و چیست؟ دومین پرسش در اطراف این تعاریف این است که: چرا روشنفکران رسالت و تعهد دارند که دیگران را آگاه سازند و حقایق را بر آنان روشن نمایند؟ این رسالت را چه کسی بر دوش روشنفکران نهاده است

و منشأ چنین تعهدی کجاست؟ سؤال سوم این که ناقد، معترض و شورشگر بودن از پایگاه‌های مختلف و به انحاء مختلف می‌تواند صورت بپذیرد. آیا یک شورشگر فاشیست هم روشنفکر است؟ و چهارم این که چه گونه می‌توان میان کارفکری و عصبان عملی جمع نمود؟ (سروش، ۱۳۷۰: ۹۲)

۲- انتقاد دوم، انتقادی است که از منظر علم جامعه‌شناسی بر دیدگاه‌های سعید وارد می‌باشد. نگاه سعید به روشنفکر اصولاً نگاهی «فرااجتماعی» است. سعید تأثیرات بافت و بستر اجتماعی بر عملکرد روشنفکر را نادیده گرفته است. در «نشانه‌های روشنفکران» با روشنفکری روبه‌رو هستیم که دو نقش و وظیفه بر عهده دارد. او تماشاگر است و منتقد. روشنفکر سعید فاقد وجه «بازیگری» است. چنین به نظر می‌رسد که روشنفکر سعید دارای حیات اجتماعی، خانوادگی، شغلی و سیاسی نیست. سعید روشن نمی‌سازد که در جهان امروز، که بیش‌تر روشنفکران مجبورند در مقام افراد حرفه‌ای به یکی از نهادهای عمومی وابسته باشند - فرقی نمی‌کند دانشگاه باشد یا شرکت‌های چندملیتی - ، چه گونه می‌توان بیرون از

محدودیت‌های ناشی از وابستگی مالی یا ایدئولوژیک به ادای وظیفه روشنفکری مورد نظر سعید پرداخت. آیا ممکن است که در جهان کنونی یک روشنفکر آماتور باشی؟ روشنفکر آماتور بر پایه کدام بنیاد اجتماعی قادر به دخالت در حوزه‌ی عمومی است؟ تا چه حد دخالت‌های روشنفکر آماتور مؤثر و کارآمد می‌باشد؟ یک روشنفکر آماتور چه گونه می‌تواند خود را از لحاظ مالی تأمین نماید؟

۳- نکته سوم آن که سعید تا حدودی، به اشتباه، «روشنفکری» را معادل «آزاداندیشی» می‌داند و در دام برخی ادعاهای عصر روشنگری گرفتار می‌باشد. یکی از نکاتی که سعید بارها به آن اشاره می‌کند آنست که روحانیون، دین‌داران و اصولاً کسانی که در پی تعبد هستند، نمی‌توانند روشنفکر باشند. او بر آنست هر جا که تعبدی در کار باشد و شخص تصور تمرد و جرئت عصیان نکند در آنجا روشنفکری پا نمی‌گیرد. روشنفکری با نوعی جسارت، تمرد و جرئت بر عصیان و عزم بر شوریدن در برابر نظم موجود و داشتن رسالتی خاص و فداکاری در راه آن، ملازم است. روشنفکری ملازم با چون و چرا کردن

عالم «فکر» از آن هوس‌های مطلقاً برنیامدنی است. همه‌ی کسانی که دم از آزادی فکر می‌زنند در حقیقت غرضشان آزاد شدن از فکر مقابل (فکری که آن را نمی‌پسندند) و پای‌بندی به فکری است که آن را می‌پسندند. «از هیچ جا نمی‌توان آغاز کرد و از همه افکار نمی‌توان آزاد بود» (ص ۱۸). این یک حقیقت بسیار اصولی است.

۴- انتقاد چهارم، انتقادی است که از منظر اندیشمندان پست مدرن بردیدگاه سعید وارد می‌باشد. متفکران پست مدرنی چون لیوتار و فوکو برآنند که روایت‌های بزرگ و شکوهمندی چون آزادی و روشنگری و انجام اعمال جاه‌طلبانه‌ای چون حقیقت‌گویی متعلق به دوران مدرن بوده‌اند و دیگر هیچ اعتباری در دوران پست مدرنیسم ندارند. طبق این دیدگاه، روایت‌های کلان و حقیقت محور اینک جای‌شان را به روایت‌های مربوط به اوضاع محلی و بازی‌های زبانی داده‌اند و ما بیش‌تر شاهد پیوند حقیقت با قدرت هستیم تا تمایز میان این دو. اندیشمندان پست مدرن با تمرکز بر علوم انسانی دست به تحلیل رابطه‌ی میان قدرت و حقیقت زده و به این

است و روشنفکر کسی است که به خود اجازه دهد هیچ اندیشه‌ای را به گونه‌ای دگم و ثابت برنگیرد و هر مقوله‌ای برای او استعجالی و موقت باشد و جسارت و جرئت به پای محاکمه بردن و به زیر سؤال کشیدن همه گونه اندیشه‌ای را داشته باشد. بنابراین، کسانی که دریچه‌ی ذهن و دل خود را از جایی به بعد، می‌بندند و آرام‌آرام بدان معتقد می‌شوند، حظّ و نصیبی از روشنفکری ندارند.

اگر روشنفکری عبارت باشد از جسارت تردید در تمام مقدمات و مبادی و مقدسات، نه تنها روحانیون و دینداران بلکه همه کسانی که ایمان و التزام و تعهدی به امری می‌ورزند از حلقه روشنفکران بیرون‌اند (ص ۱۶). مگر ادوارد سعید که برآنست روشنفکر باید در مقابل غرور و تعصب ناسیونالیستی خود موضع بگیرد، چندین کتاب در حمایت از «اسلام»، «جهان عرب» و «فلسطین» نوشته است.

به نظر می‌رسد تساوی ناروایی که از چند قرن قبل در دنیای غرب میان «روشنفکری» و «آزاداندیشی» برقرار شده است یک اشتباه فاحش است. حق این است که: «آزادی» مخصوصاً در

نتیجه رسیده‌اند که نظام قدرت هم شرط تولید حقیقت درباره‌ی انسان و هم پیامد آن است. به اعتقاد آنان، بسیاری از رابطه‌ها که عقلی، موجه و مشروع می‌نمایند در واقع بیانگر خواست قدرت و سلطه‌اند.

یکی از اصولی که متفکران مدرن - به ویژه متفکران انتقادی که سعید نیز جزء آنان می‌باشد - بدان اعتقاد دارند آنست که ما در جهان مدرن با وجوه ذهنی و فرهنگی اعمال قدرت و سلطه روبرویم و می‌توان با دنبال کردن پروژه‌ی «نقد ایدئولوژی» به آشکار ساختن نفع واقعی کسانی پرداخت که به دلیل تحریف‌های ایدئولوژیک امکان تشخیص نفع خود را ندارند. در پروژه‌ی نقد ایدئولوژی، ایدئولوژی تصویر تحریف شده واقعیت است که اعمال قدرت از جانب طبقه‌ی مسلط به طبقه‌ی زیر سلطه را توجیه می‌کند. در این الگو، آگاهی کاذب در مقابل آگاهی درست و غیرایدئولوژیک قرار دارد و روشنفکر عنصری از اجتماع است که می‌تواند در قالب پروژه‌ی نقد ایدئولوژی به بیان آگاهی صادق پرداخته و افراد جامعه را از دست آگاهی کاذب و قدرت مبتنی بر آن خلاص کند. از این رو، می‌توان به زبان

سعید و متفکران «انتقادی» دیگری چون آدورنو، مارکوزه، ژان پل سارتر رژی دبره و ... این ادعا را مطرح کرد که وظیفه روشنفکر «بیان حقیقت در مقابل قدرت» است. متفکران پست مدرن برآنند که این برداشت از آگاهی و روشنفکر به عنوان حاصل و خالق بی‌طرف آگاهی متکی بر این پیش‌انگاشت سنتی است که دانش و حقیقت یکسره از دل‌بستگی‌ها و پیش‌داوری‌های انسانی و تحریف‌های ناشی از رابطه‌ی قدرت رها هستند. یکی از تفاوت‌های مهم تحلیل اندیشمندانی چون فوکو از قدرت و حقیقت با تحلیل سعید از رابطه قدرت و حقیقت، بی‌نیازی فوکو از این پیش‌انگاشت است که برای فرق گذاری میان دل‌بستگی‌های واقعی و ظاهری یا خیالی می‌توان و باید خارج از رابطه‌ی قدرت به داوری نشست (حقیقی، ۱۳۸۱: ۲۲۵-۲۰۰).

۵- نکته‌ی آخر آن‌که امروزه ما با وجود مسأله‌ای به نام «محلی بودن حقیقت و مقاومت» و «عدم امکان رهایی» نزد اندیشمندان پست مدرنی چون فوکو روبروئیم که بنیان ادعای سعید درباره‌ی وجود حقیقت عام و جهانی و وظیفه روشنفکر در دفاع از

برخلاف اسطوره‌ی رایج، خارج از رابطه‌ی قدرت یا رها از قدرت نیست. پس برداشت رایج از روشنفکر در مقام «حامل ارزش‌های کلی و همگانی»، مانند حقیقت و آزادی و عدالت نیز نادرست است. روشنفکر کسی است که جایگاه ویژه‌ای در جامعه دارد و این جایگاه به گونه‌ای با کارکرد کلی رژیم قدرت و حقیقت مرتبط است (۵).

مصطفی مهرآیین

#### منابع :

- ۱- حقیقی، شاهرخ (۱۳۸۱): *گذار از مدرنیته؟*، چاپ اول، تهران: نشر آگه.
- ۲- سروش، عبدالکریم (۱۳۷۰): *رازدانی و روشنفکری و دین‌داری*، چاپ اول، تهران: مؤسسه فرهنگی صراط.

آن را به زیر سؤال می‌برد. به ادعای فوکو، مفهوم کلی و جهان‌گستر حقیقت چیزی جز فریب یا توهم نیست. حقیقت همواره مشخص و محلی و وابسته به شرایط ویژه است. جامعه‌ی انسانی همواره بر نظام قدرت استوار است، و سرنگون کردن یک نظام اجتماعی چیزی نیست جز گذار از یک نظام قدرت به نظام قدرت دیگر. از آن جا که هر نظام قدرت تعبیر ویژه‌ی خود را از حقیقت دارد، پس گریز از قدرت به آزادی خوش خیالی محض است. به گمان فوکو، برداشت دوران مدرن از روشنفکری نیز ریشه در برداشت مدرن از حقیقت دارد. در برداشت مدرن، حقیقت ارتباط نزدیکی با دانش و آزادی و در نتیجه عدالت داشت، و این‌ها مفاهیمی بودند که وظیفه‌ی روشنفکر بر پایه‌ی آن‌ها تعیین می‌شد. اما، به گمان فوکو، حقیقت،